

# نوروزانه‌ای با الیزه روکلو

بهروز صفدری

به نشانه‌ی برگزاری یا بزرگداشتی از گردشِ زمان و طبیعت، به این فکر افتادم که همراه با انتشارِ نسخه‌ی پی‌دی‌اف چند تا از متن‌های پیشین در باره‌ی طبیعت و محیط زیست، ([بخشی از سیاره‌ی بیمار](#)، [یک جای خالی دیگر](#)؛ [گوانتر آندرس](#)، [نقاد عصر جدید مرگ‌محور](#)، [مصاحبه‌ای در باره‌ی جایگاه محیط زیست در نقد رادیکال و جنبش سیتواسیونیستی](#))، و نیز از میان متن‌های مربوط به اپیدمی کورونا، برای نمونه [تأملاتی در باره‌ی زمانه‌ی جاری](#)) این بار نوروزانه‌ای با الیزه روکلو به خوانندگان این سایت اهدا کنم. پس مقدمه‌ای را که انی لوبرن بر تجدیدچاپ *از احساس طبیعت* روکلو نوشته است، برای ترجمه انتخاب کردم. می‌دانستم که در سال‌های اخیر در برخی متن‌های فارسی از سوی افراد یا جمع‌هایی باگرایش آنارشستی، یا در برخی ترجمه‌ها (به‌ویژه در *تجملات اشتراکی*، *مخپله‌ی سیاسی کمون پاریس*، ترجمه‌ی رحمان بوذری) از الیزه روکلو سرانجام نام برده شده است. اما به‌صورتی اتفاقی و در یک سورپرایز دلپذیر متنی پیدا کردم که در سال ۱۳۷۷ در شماره ۴۸ مجله‌ی *تحقیقات جغرافیا* توسط سیروس سهامی نوشته شده است، با عنوان "پرده‌ی دود بر زندگی و آثار الیزه روکلو". این که بیست و چند سال پیش، در فضای آکنده از یاهوها و چرندیات پست‌مدرن در ایران کسی با شیفتگی در باره‌ی الیزه روکلو و معرفی اندیشه‌هایش به فارسی‌زبانان متنی بنویسد، برای من به‌شخصه رویدادی تاریخی است. من هیچ‌آشنایی و اطلاعی با این پژوهشگر و کارهایش نداشتم. طی هفته‌ی گذشته مطالبی در باره‌ی زندگی‌اش خواندم

و سخنانی از او در یک ویدئو شنیدیم. و مطلع شدم که متأسفانه او در سال ۱۳۹۹ در ۸۵ سالگی بر اثر کووید در گذشته است. بر پایه‌ی همین اطلاعات پراکنده است که می‌توانم علت برخی بی‌انسجامی‌ها و حتا تناقض‌ها در این مقاله را حدس بزنم. مثلاً تصدیقِ توأم با پروا و نوعی اکراه از آنارشیست دانستنِ الیزه روکلو. به گمان من تعلق خاطر نویسنده به مارکسیسم غالب در سازمان‌های چپ طرفدار "اردوگاه سوسیالیسم" در آن زمان علت اصلی برخی از محدودیت‌ها در مقاله‌ی اوست. نکته‌ی پرسش‌برانگیز دیگر برای من این است که در میان ترجمه‌های او از فرانسوی به فارسی، کتابی از یک جغرافیاشناس معاصر فرانسوی دیده می‌شود که یکی از وابستگان به دستگاه‌های امنیتی فرانسه و ایران و یکی از چهره‌های کارکشته در توجیه استبداد دین‌سالارانه است. وجود اثری از چنین کسی در کارنامه‌ی ترجمه‌های سیروس سهامی از یک‌سو، و شناخت و علاقه‌ی او به اندیشه‌های کسی چون الیزه روکلو از سوی دیگر، از نظر من نشانه‌ی دیگری از همان تناقض‌هاست. با این همه، استنباطِ حسّانی من از سیروس سهامی به عنوان مبارزی دگراندیش و آزادی‌خواه و به عنوان یک جغرافیاشناس ایرانیِ علاقمند به الیزه روکلو او را برابیم به پرسوناژی قابل احترام تبدیل می‌کند.

باری، نخست مقاله‌ی یادشده را که در مجموع حاوی اطلاعات خوب و بی‌نظیری در زبان فارسی در باره‌ی الیزه روکلو است، و به‌نظرم مکمل و پیش‌درآمد خوبی برای متن کنونی است، در اختیارتان می‌گذارم.

**پرده دود بر زندگی و آثار الیزه روکلو**

# از احساس طبیعت در جوامع مُدرن

نوشته‌ی الیزه روکلو

ترجمه‌ی بهروز صفدری

مقدمه، «شادکامی و آنارشی» نوشته‌ی آنی لوبرن

چه مصادف شدن عجیبی: سال ۱۸۶۶، یعنی همان سالی که هائکل Haeckel زیست‌شناس، به کلمه‌ی اکولوژی یا زیست‌بوم‌شناسی برای بررسی طبیعت از نقطه‌نظر تکاملی یا فرگشتی می‌اندیشد، الیزه روکلو Elisée Reclus متن *از احساس طبیعت در جوامع مدرن* را می‌نویسد. از آن‌پس، این تنها کارشناسان زیست‌شناسی‌اند که از هائکل، که در این اثنا به ایده‌تولوگ نژادپرستی تبدیل شد، نام می‌برند درحالی‌که اندیشه‌ی روکلو بیش از پیش جذابیت یافته و این متن کوتاه که در هیچ رده‌بندی – نه جغرافیایی، نه سیاسی، نه انسان‌شناختی – نمی‌گنجد در خود چیزی دارد که می‌تواند خوراک بازاندیشی‌های کنونی در هر یک از این عرصه‌ها باشد، گیریم پس از تقریباً یک قرن نهمان‌ماندگی مؤلف‌اش. خطای روکلو در وهله نخست این است که انسانی آزاد بوده است، انسانی که به‌طور کاملاً طبیعی جغرافی‌شناس و آنارشیست شده است تا در حرکتی واحد به سوی انسان و جهان رو آورد. و درست همین رویکرد است که امروزه او را در جایگاه یک پیش‌گام در عرصه‌ی زیست‌بوم‌شناسی نشانده است. منتها، زیست‌بوم‌شناسی او پیش از هر چیز یک زیست‌بوم‌شناسی رهایی‌بخش است، به این دلیل از دید او بدیهی که «انسان طبیعت آگاه‌شده از خویش است».

من جز نوالیس کس دیگری را نمی‌شناسم که یقینی همانند در «مرتبط‌بودنِ ما با همه‌ی بخش‌های عالم هستی، حتا با گذشته و آینده» داشته باشد. با این ویژگیِ مشترک در هردوی آن‌ها برای اندیشیدنی به مراتب آزادانه‌تر: اتکا به فرسختی و دقتِ علمی، علمِ ریاضی در مورد نوالیس و جغرافیایی در مورد روکلو. چنین است که وقتی روکلو به پرسش‌گری در باره‌ی «خطوط در هم‌تنیده بر سطح کره‌ی زمین»، یا «منحنی‌های جویبارک‌ها»، یا «تل‌پشته‌های شن‌ریزه‌ها»، یا «چین و چروکِ ساحل» یا «پیچ‌وخمِ رودهای بزرگ» می‌پردازد، توجهِ شیفته‌واری که از خود نشان می‌دهد چندان تفاوتی ندارد با توجهی که نوالیس وقفِ بازشناختنِ «این نوشتارِ عظیمِ رمزگذاری‌شده‌ای» می‌کند که «همه‌جا دیده می‌شود، بر بال‌های پروانه‌ها، بر پوسته‌های تخم‌مرغ‌ها، در ابرها، در برف، در بلورها و سنگ‌شدگی‌ها، در آب‌های یخ‌بسته، در درون و بیرون گیاهان، جانوران، آدمیان ...»

حتا اگر ادامه‌دادن به این مقایسه زیاده‌روی باشد، آن هم با توجه به همه‌ی چیزهایی که این دو را از هم جدا می‌کند - زمانه، خاستگاه، قرابت‌های سیاسی، عمرِ کوتاهِ نوالیس و آذرخش‌وارگیِ نوشته‌هایش در تقابل با عمرِ دراز و نیز فراوانیِ آثارِ روکلو - با وجود این، روکلو، که بخشی از دوران تحصیلی‌اش را در آلمان گذراند و مطالعه‌ی جغرافیا نزد ریتتر Ritter، شاگردِ هومبولت Humboldt را انتخاب کرد، در واقع تجسم‌یابیِ نوعی نواده‌ی پیش‌بینی‌ناشده‌ی رمانتیسیمِ آلمانی است. و این امر به دلیلِ رخنه‌پذیریِ متقابلِ دانش و شعر است، که نوالیس نبوغ‌اش را از آن برمی‌کشد، و نزد روکلو هم پیوسته در خدمتِ میل‌اش به اندیشیدنِ هم‌زمان به انسان و جهان قرار می‌گیرد، آن هم نه فقط در تمامیتِ این دو بُعد بلکه هم‌چنین در توسعه‌یابیِ متقابل‌شان و در پرتوِ تمامیِ طیفِ حسّانی.

بی شک از همین روست که الیزه روکلو در زمانی، شاید بتوان گفت

نابهنگام، در باره‌ی «احساس طبیعت» از خود می‌پرسد. زیرا در آن موقع رمانتیسیم رو به پایان دیگر به چنین احساسی چندان استناد نمی‌کند، در اواسط سال‌های ۱۸۶۰ هستیم، به هنگامی که روکلو و برادرش الی Élie به مبارزه‌ی آنارشستی پیوسته‌اند. و شایان توجه است که در زمانی که جامعه‌ی صنعتی در همه‌جا با زور و خشونت مستقر می‌شود، الیزه روکلو، که پیش از آن که با کروپوتکین دوست شود به باکونین نزدیک شده بود، بر این رویکردِ حسّانی به طبیعت تکیه می‌کند، چنان که گویی به این رویکرد دل بسته است تا بتواند آنچه می‌بیند، آنچه به‌طور حسی دریافت می‌کند، و آنچه از پیش احساس می‌کند، را همزمان درک کند و بفهمد.

این که روکلو بسی بیشتر از آن که بنویسد سفر کرده است، بی‌شک امری بیگانه با این موضوع نیست. کتاب‌های بزرگ او، مانند زمین (۱۸۶۹) - (۱۸۶۸)، تاریخ یک جویبار (۱۸۶۹)، پدیده‌های زمینی (۱۸۷۱ - ۱۸۷۰) ... هنوز در راه‌اند. هر چند در همان زمان هم پس از دو کتاب راهنمای لندن، سفر به سی‌یرا نوادا در سنت مارت، مناظر طبیعی حاره‌ای (۱۸۶۱) را نوشته بود که حاصل راه‌پیمایی‌های طولانی اکتشافی او بودند در دنباله‌ی رهنوردی‌های بسیارش در پیمودن راه‌های گوناگون در فرانسه، اسپانیا، سوئیس، بریتانیای کبیر، ایتالیا، آلمان و ایرلند، و پیش از طی کردن راه‌های دیگر در کلمبیا، کوبا، پاناما... به گونه‌ای که چه‌بسا پیش از بسط جهان‌نگری خود، او نیاز بازگشتن به چیزی را احساس می‌کند که همچون مطمئن‌ترین دیاپازون اوست، یعنی احساس خودش از طبیعت، همراه با این پرسش که آیا «جوامع مدرن» از این پیوند بنیادین با عالم هستی چیزی باقی خواهند گذاشت یا نه.

به هر حال، او سخن‌اش را با گفتن از «شادکامی راستین»ی آغاز می‌کند که همواره نصیب‌اش شده است، آن‌گاه که «کوه‌ها با جبروت اشکال و جسارت سیمای نقش‌بسته‌شان در دل آسمان، با کمر بند ابرهای پیچان بر دامنه‌هاشان،

با تغییراتِ ناگسسته‌ی سایه و روشنای ایجادشده در آبکندها و پشت‌بندها، به موجوداتی ذی‌حیات تبدیل می‌شوند» و آن‌گاه که، نهایتاً، «به قصد فهمیدنِ رازِ هستی کوه‌هاست که به دنبالِ فتح کردن‌شان هستیم».

روکلو بارها، حتا در باره‌ی منظری یکسره متفاوت، به این شادکامی بازمی‌گردد. چه از آن یاد کند و چه نکند، این مفهوم انگیزه‌ی همه‌ی نوشته‌های اوست. شادکامی‌ای که نخست فیزیکی و جسمانی است اما موجدِ شادکامی ذهنی و اندیشگیِ رخنه کردن در شکوه‌مندی‌های بی‌شمارِ عالم هستی است. به گونه‌ای که هر دو بُعدِ این شادکامی توأمان در هر جمله‌ی روکلو اشاعه می‌یابند تا آن را به ارتعاش درآورند و از خلال این لذتِ حسّانی مضاعف برای ما دلفریب شوند. بی آن‌که این نکته پنهان بماند که چگونه پیش‌رویِ اندیشه پیوسته به پیش‌رویِ رهنوردی آمیخته است که هیچ‌چیز متوقف‌اش نمی‌کند. چنین است که روکلو با کاوشِ راه‌های جهان اغلب به قلبِ تپنده‌ی شعر می‌پیوندد. تا بدان‌جا که گاهی ما را به یاد رهنوردِ بزرگی چون ویکتور هوگو می‌اندازد و آن طبع غنایی که منبع نیرو و ظرافت او بود.

البته با این تفاوت که در اندیشه‌های روکلو کمترین نشانه‌ای از دل‌مشغولیِ ادبی نیست. و به‌ویژه در این متن که وی با ابراز خشنودی از دیدنِ شمارِ روزافزونِ کسانی که جذبِ ارتفاعاتِ کوهستانی می‌شوند، تمامی حسِ شهودی خویش را به کار می‌گیرد تا در این پدیده نشانه‌ی دگرگونی‌های چشم‌گیری را ببیند که میان انسان و محیط‌اش در حال وقوع است.

آشکار است که وی در ابتدا نمی‌داند این چیزی که نخست آن را نوعی مُد می‌خواند از چه ساخته شده است. و یکی از کیفیت‌ها یا خاصیت‌های این متن آن است که به ما نشان می‌دهد روکلو چگونه عمل می‌کند تا به ارزیابیِ آن چیزی پردازد که معاصرانش در این شیفتگیِ ناگهانی به طبیعت به جست‌وجوی آن می‌آیند.

نخست آن اضطرابی را می‌بینیم که روکلو را به رفت و آمدی حیرت‌انگیز میان تاریخ و انسان‌شناسی می‌کشاند تا خاستگاه این افسون‌شدگی را نشانه کند، یعنی پدیده‌ای که وی آن را صرفاً واکنشی به دوران آغازین عصر صنعتی نمی‌داند. از این رو، ضمن یادآوریِ جلوتر بودنِ انگلیسی‌ها و آلمانی‌ها در کشفِ کوهستان‌ها، این نکته را نیز خاطر نشان می‌کند که این امر به‌ویژه دستاوردِ افرادِ استثنائی است، افرادی چون جغرافیاشناس تین‌دال Tyndall، آب‌وهواشناس پیاتری - اسمیت Piazz-Smith، یا «مسافر خستگی‌ناپذیر» هومبولت ... به‌ویژه آن‌که وجه مشترک روکلو با چنین افرادی داشتنِ عزمِ راسخ به فراتر رفتن از رسوم قراردادی است.

چنین عزمی، که با اندیشه‌ورزی او یکی است، در این جا وی را، بی‌شک برای نخستین بار، به پی‌بردن به نکته‌ای می‌رساند که تا به امروز هم اندک‌شماری توانسته‌اند آن را در نظر بگیرند. یعنی فرگشتِ مداوم آن چیزی که انسان را به محیط زندگی‌اش مرتبط می‌سازد. و این همان نکته‌ای است که روکلو آن را در سرلوحه‌ی هر یک از مجله‌های کتاب عظیم‌اش، *انسان و زمین*، که نشانه‌ی نبوغ اوست، قرار می‌دهد و اعلام می‌کند: «جغرافیا چیزی جز تاریخ در فضامکان نیست، به همان‌سان که تاریخ نیز جغرافیا در زمان است».

اما این را هم باید گفت که این متن پیش‌گویانه از برخی آسان‌گویی‌ها در امان نمانده است، از قبیل «توده‌ی فرانسوی‌ها همیشه به خوبی همسایگانِ شمال یا شرقِ شکوه‌مندی طبیعتِ عظیم را نمی‌فهمند». هم‌چنان که تحلیلِ مقایسه‌ای او از رابطه‌ای که گویا انگلیسی‌ها و آلمانی‌ها با طبیعت دارند به ما فرصت می‌دهد تا ببینیم که چگونه روکلو، در بی‌صبری‌اش برای پیش‌رفتن در تفکرِ خود، از تکمیل کردن دریافت‌های شهودی‌اش با بعضی کلی‌گویی‌ها ابایی ندارد، ولو خیلی زود آن‌ها را، هم‌چون گل و لای راه، از خود بتکاند. زیرا آن چه برایش اهمیت دارد کشفِ هرچه زودتر نه فقط این موضوع که از این پس

چه پُرس‌مان‌هایی نوینی در کار اند، بلکه هم‌چنین این است که احساسِ طبیعت می‌تواند چه چشم‌اندازهایی برای «جوامع مدرن» همراه بیاورد.

و بی‌تردید دلیل و منشاء عمیقِ این متن همین است، متنی که تب‌وتابِ غنایی‌اش هم‌زمان در پیوند است با میل و با لذتِ بهتر فهمیدنِ آن‌چه که ما را به آن‌چه نیستیم پیوند می‌دهد. روکلو مطمئن است که آینده‌ی ما به همین امر وابسته است. فقط در صورتِ فهمیدنِ پوششِ متقابلِ ارتباطِ میان انسان و زیست‌محیطِ اوست که می‌توان تصور کرد که «زین‌پس، به یاریِ مسافرت‌ها، این خودِ سیاره‌ی زمین است که ذوق و پسندِ ساکنان‌اش را والا و شریف خواهد ساخت و به آنان توانِ درکِ زیباییِ راستین خواهد داد».

صد و پنجاه سال بعد، می‌دانیم که اوضاع از چه قرار است وقتی هر روز که می‌گذرد نظرِ برنار شربونو Bernard Charbonneau را تأیید می‌کند که از همان سال ۱۹۶۹ در کتاب *باغ‌های بابل* مشاهده کرده که چگونه در جوامع کنونی، «ذوقِ طبیعت [طبیعت‌پسندی] به میزانی که طبیعت از بین می‌رود اشاعه می‌یابد» و حتی «به از بین رفتن‌اش کمک می‌کند»، به گونه‌ای که «دفاع از طبیعت در برابر صنعتِ گردش‌گری نیز هم‌چنان که در برابر صنعتِ شیمیایی ضروری شده است». به عبارت دیگر، «احساسِ طبیعت» از این‌پس «گول‌خورده و ادغام‌شده در مجموعه‌ای است که موجدِ آن شده است. یعنی از امری فردی به امری اجتماعی، به نوعی صنعت و نهاد تبدیل شده است؛ و به یکی از فعال‌ترین نیروهای تخریبِ طبیعت، زیرا طبیعتِ ابژه‌ی مستقیمِ آن است».

پس آیا الیزه روکلو در این باره خیلی ساده‌لوح بوده است؟ و اصلاً ندیده است که چه پیش خواهد آمد؟ به‌هیچ‌رو چنین نیست. حتی برعکس است. او با توجه‌اش به چشم‌انداز تاریخی می‌داند که طبیعت را اغلب تخریب‌هایی تهدید می‌کند که ساخته‌ی انسان اند، همین که انسان به دنبال سلطه‌یابی بر طبیعت باشد، حتی پیش از بهره‌کشی از آن، خود موجد این ویرانگری‌هاست. و درست



از همین روست که به نظر روکلو بسیار مهم است که «احساس طبیعت گسترش و پالایش یابد»، به میزانی که «انبوهی ترک کنندگان روستاها بنا به جبر شرایط، هر روز افزایش می‌یابد».

روکلو یکی از نخستین کسان آگاه‌شده از این مسأله است که «انقلابی که خطوط راه‌آهن و سایر وسایل ارتباطی ایجاد کرده‌اند، همین تازگی آغاز شده است». و نیز یکی از اولین کسانی است که برآورد کرده است که هجرت از روستاها به شهر با چه فلاکت و آسیب‌هایی همراه است. و این متن حاوی صفحات قدرت‌مندی در باره‌ی خسران‌های ناشی از چنین روندی است.

نه این که روکلو دشمن شهر باشد، او می‌داند که شهر درعین‌حال جایی است که، به‌رغم سختی شرایط، به خیلی‌ها امکان می‌دهد تا «دایره‌ی دیدگاه‌هاشان را وسعت بخشند»، «با تماس با آدم‌های دیگر» به آموزش و یادگیری بپردازند، و «همه‌ی این پیشرفت‌های فردی یک مزیت ارزشمند برای کل جامعه است».

وانگهی، روند برعکس هم از چشم او پنهان نمی‌ماند، یعنی روندی که شهرنشینان را به سوی طبیعت می‌کشاند، نخست ثروتمندان، و اندک‌اندک دیگران را، اما این روند خرابی‌های بی‌سابقه‌ای به وجود می‌آورد: «بدبختانه، جاری‌شدن بالعکس سیل جمعیت از شهرها به بیرون، با زشت‌سازی مناطق بیرون از شهر همراه است: نه فقط فضای موجود میان شهرها و مزارع آکنده از انواع و اقسام زباله‌هاست؛ بلکه امر وخیم‌تر این که سوداگری املاک بر همه‌ی نواحی دل‌انگیز در مجاورت شهرها چنگ انداخته است [...] تا صدها و هزاران خانه‌ی کوچک پُرمدعا در آن جا بسازد». آن‌چنان که از این‌پس مناظر «در قطعات چهارگوش به‌گران‌ترین مزایده‌کاران فروخته می‌شوند».

روکلو حس می‌کند - و اولین کسی است که این حس را به زبان می‌آورد - که دیگر هیچ مکانی در برابر این نوع جدید آلودگی یارای مقاومت ندارد.

نه دریاکنارها و نه کوهستان‌ها، تا بدان‌جا که «هر چیز نادره و بدیعی، صخره، غار، آبشار، آب‌شدنِ یخسار، همه‌چیز، حتا صدای پژواک، می‌تواند به مالکیتِ ویژه و خصوصی تبدیل شود».

این همان مشاهده و ملاحظه‌ی وحشتناکی است که هیچ‌یک از هم‌عصران او داو برآمده از آن را برآورد نکرده است. شاید تنها رمبو باشد که، چند سال بعد، بلافاصله پس از شکستِ کمون پاریس، با اشاره به «عفریتِ اقتصاد»ی که در حال استقرار است، گویی پژواک‌دهنده‌ی آن داو است. هر چند برای روکلو وخیم‌ترین چیز بیش از آن‌که کالایی شدن جهان باشد، زشت‌شدنِ آن است.

نویی و تازگیِ رادیکالِ سخنِ روکلو در همین است که «زیبایی وحشی» را گواهی قطعی در محکومیتِ هر عاملِ تخریب‌کننده‌ی آن می‌داند. در واقع روکلو با اندیشیدن به احساسِ طبیعت است که توانسته به ارزیابیِ این مهم پردازد که این احساس چقدر ما را در موجودیت‌مان قوتِ قلب می‌بخشد. و در سوبه‌ی مخالف، هر گزندی به طبیعتِ شکوه‌یافته از خویش مانع از آن می‌شود که هر کس بتواند فرمانفرماییِ معصومانه‌ای را در آن بیابد که قدرتی از آن هر آن‌چه زنده است به او اعطا می‌کند.

پس بی هیچ تردیدی، این فقط روکلوست که توانسته در همین مسأله صحنه‌ی واقعیِ یک جنگِ بی‌امان را ببیند که در جریانِ آن، سرمایه با حمله‌ور شدن به زیباییِ وحشی بر ملا می‌سازد که موجودیت‌اش درآمیخته است با پروژهی نابود کردنِ هر آن‌چه که بتواند از چنگِ منطقِ سودش بگریزد. حتا فراتر از این، که سرشتِ صیادانه‌اش هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد. این است آن بینشِ پیش‌گویانه‌ای که آشکارکننده‌ی سرمنشاءِ خشونت‌بارِ اصلِ تخریب‌گری‌های زنجیره‌واری است که به‌خوبی با آن‌ها آشناییم. زیرا اگر «طبیعت درست به خاطر زیبایی‌اش از سوی خیلِ سوداگران هتک‌حرمت می‌شود، پس تعجب‌آور نیست که کشاورزان و صنعت‌پیشه‌گان هم در کارهاشان برای بهره‌برداری‌ها

به این پرسش اعتنایی نکنند که آیا خود در زشت‌سازی زمین سهیم نیستند». با این همه، یک بار دیگر یادآوری می‌کنیم که اشتباه است اگر چنین بیان‌گاریم که روکلو، این عاشقِ طبیعتِ وحشی، کسی است که اصولاً با ارزش‌بخشیدن به زمین‌ها، یا حتا نوآوری فنی، مخالف است. چنین اقدام‌هایی می‌توانند همان‌قدر عاملِ آزادسازی باشند که موجبِ سلطه‌گری و تخریبِ محیط. او با اعتقاد به این موضوع که «امر زیبا و امر مفید می‌توانند به کامل‌ترین شیوه وحدت یابند»، بر این نکته تأکید می‌ورزد که «کشاورز قادر است در عین بهره‌برداری از زمین‌اش به سودِ خود، آن را زیباتر سازد». از همین رو می‌توان گفت که روکلو «یکی از اولین اندیشمندانی بوده که گفته است نیاز به پیشرفتِ اجتماعی الزاماً با احترام به طبیعت در ستیز نیست و بایستی همچون عاملی از تکامل نگریسته شود»<sup>۱</sup>.

روکلو، که مانند دوست‌اش کروپوتکین، داروینی‌باورمندی است، می‌داند که همه‌جا حتا در جوامع حیوانات، یک غریزه‌ی انجمن‌گرایی همراه با غریزه‌ی رقابت‌گری وجود دارد. فراتر از این، مضمونِ همبستگی که در اندیشه‌ی سیاسی روکلو چنین بااهمیت است و پژواک‌دهنده‌ی مضمونِ همیاری یا کم‌کمِ متقابل در آرای کروپوتکین است، ارجاعی است به تداوم‌هایی که این دو به‌مثابه دانشمند همواره میان جهان انسانی و جهان طبیعی قائل بوده‌اند. روکلو مطمئن است که «توسعه‌یابی‌های بشریت ارتباطی بسیار تنگ‌انگ با طبیعتِ محیطِ خود دارند». و درست از همین روست که از دید او، «طرح این پرسش که در اعمالِ انسان چه چیزی در خدمتِ زیباسازی یا زمینه‌سازِ خوار و خراب‌کردنِ طبیعتِ بیرونی است شاید برای اذهان به‌اصطلاح مثبت‌اندیش کار عبثی به نظر آید، لیکن این پرسش اهمیتی در رده‌ی نخست دارد».

این دیدگاه را، همان‌طور که در جایی دیگر گفته‌ام، نسل‌های پیاپی از معماران و شهرشناسان منکر شدند و حاشا کردند. همچنان که بسیاری از

انقلابیان که، بی‌آن که حتا از این امر آگاه باشند، با تن‌دادن به عقلِ ابزاری و پیامدهای ویران‌گرش آینده را در گرو وثیقه‌ای سنگین نهادند. امروزه که این ویران‌گری‌ها به چیزی روزمره تبدیل شده، رویکردِ حسانیِ روکلو فقط رویکردی ژرف‌بینانه و دوراندیشانه نیست، بلکه ما را به بازاندیشیِ همه‌چیز فرامی‌خواند.

زیرا این رویکرد نه تنها به ما نشان می‌دهد که «میان زمین و مردمانی که تغذیه‌شان می‌کند هارمونیِ رازآمیزی برقرار است، و وقتی جوامع نامحطاط به خود اجازه می‌دهند تا به آنچه زیباییِ قلمروشان را می‌سازد دست‌درازی کنند، همواره کارشان به پشیمانی می‌انجامد». بلکه همچنین نتیجه‌اش را نیز نشان می‌دهد: «جایی که زمین زشت شده باشد، جایی که هر شعری از زبان رخت بریسته باشد، تصویرها و تخیل‌ها خاموش می‌شوند، جان‌ها فقیر می‌شوند، روتین و بندگی روح و روان‌ها را فراچنگ می‌گیرد و آماده‌ی خمود و مرگ می‌کند.»

پس این را به روکلو مدیون‌ایم که اولین نفری بوده که ما ثابت کرده میان زشتی، صیادخویی و بندگی چه رابطه‌ای هست، و تشویش‌برانگیزی این موضوع دوجندان می‌شود وقتی می‌بینیم که دو دهه پس از او، ویلیام موریس نیز، که خود لیبرتر بود، بر چگونگی فراروندی تأکید می‌ورزد که «با کشتن غریزه‌ی زیبایی در ما، ما را از هر گونه هنرِ مردمی بی‌بهره می‌سازد، و نیز ما را از یگانه امکان جبرانِ روانی محروم می‌کند، زیرا به‌طور پیوسته، اما نه هیچ آهسته، هر گونه زیبایی را از صفحه‌ی زمین می‌زداید و پاک می‌کند.»

در واقع، امروزه خطِ جبهه درست از چنین نقطه‌ای می‌گذرد، وقتی بازارهای بی‌شمارِ یک آرایشی‌سازی جهان<sup>۲</sup> در کارِ آلوده‌کردنِ آخرین منابعِ زیباییِ زنده اند. وقت‌اش رسیده که از این موضوع آگاهی یابیم.

از این لحاظ، الیزه روکلو برای ما یک نیروی نجاتِ اساسی است، کاری

می‌کند تا آنچه را که نمی‌خواهیم ببینیم، ببینیم؛ زیرا او در این متن برای ما نمایان می‌سازد که توانِ صیادخویانه‌ی سرمایه تا بدان‌جا پیش می‌رود که حتا به بی‌کرانه‌ی آنچه نمی‌توان بر آن قیمت گذاشت یورش می‌برد. هر چند شادکامی‌ای که برای روکلو همراه با احساس طبیعت است، گواهی است بر این که خود ما نیز حاملِ این بی‌کرانه‌ایم و بر عهده‌ی هر یک از ماست تا از آن همچون گیج‌کننده‌ترین سلاح بازدارنده علیه هر آنچه زشتی و کاستی و بندگی به بار می‌آورد استفاده کنیم. امروزه که در تنگنا گیر افتاده‌ایم شاید این یکی از آخرین شانس‌های ما باشد.

انی لوبرن Annie Le Brun

ژانویه ۲۰۱۹

ترجمه: بهروز صفدری

۱۹ مارس ۲۰۲۳

### پی‌نوشت‌ها

۱. . والرئ شانسیگو، *مبارزات برای طبیعت*، انتشارات بوشه شاستل، ۲۰۱۸، ص. ۴۴.
۲. . *cosmétisation du monde*، از کلمه‌ی *cosmétique*، لوازم آرایش و بزک، بنابراین «بزک کردن جهان»، شاید متردافی از نمایشی شدن جهان.